



Research Paper

Kantian Concept of the State: The State between authority and anarchy

Abd al-rahman Alem^{*1}, Mostafa Ensafi² 

¹ Corresponding author: Professor; Political Science Department; University of Tehran, Tehran, Iran. Email: aalem@ut.ac.ir

² Ph.D. Candidate of Political Thought, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

Extended Abstract

Introduction

Previous political readings of Kant's work have often taken the form of pitting ethics and politics against each other in the field of practical philosophy, where Kant seeks for laws that govern the actions of free and independent subjects. Looking at Kant's thought from this point of view, society (that is, the realm of Kant's aims) is, on the one hand, full of moral laws that human wisdom imposes on itself, and, on the other hand, man is confronted with legal laws that the government imposes. In fact, the readings of Kant so far have presented Kantian ethics as a separate system from Kantian politics, a disintegration that will bring the Kantian system to the verge of collapse. This paper discusses the various conceptions of freedom in Kant's texts, and analyzes the connection between them and Kant's moral theory and epistemology. Kant rejects a basis for the state, in particular, arguing that the welfare of citizens cannot be a basis for a state power. He argues that a state cannot legitimately impose any particular conception of happiness upon its citizens. It is important to try at the outset to clarify the relation between Kant political philosophy and his moral philosophy in general. He clearly subordinates politics to morality while at the same time basing politics on "right" not on utility or happiness.

***How to Cite:** Alem, Abdolrahman, Ensafi, Mostafa (2024, Summer) "Kantian Concept of the State: The State between authority and anarchy", *Fasl' nāmeḥ-ye siyāsat (Politics Quarterly)* 54, 2: 275-289, <DOI:10.22059/JPQ.2024.263724.1007292>.

Manuscript received: 12 August 2018; final revision received: 24 July 2024; accepted: 11 August 2024; published online: 28 August 2024.



© Authors retain the copyright. Publisher: University of Tehran Press.

Methodology

Radical hermeneutic (ontological) method is used in this article. From the perspective of this methodology, there is no a priori meaning in the text that can be discovered by empathizing. In fact, from this point of view, instead of reconstructing and recovering the objective meaning of the text, the interpreter through mental agreement with the text participates in the creation of meaning and understands the text.

Findings

The findings of this study are discussed under the following themes:

1. Political and social implications of Kant's Copernican revolution in the field of political thought

According to Kant, man is "an end in himself" and "existence in itself", and therefore he calls the living space of these ends together "the realm of ends". In fact, Kant's thought, after introducing a specific type of subject that was created in the modern era, brings that subject into the social field.

2. The influence of Protestant political theology on Kant's political thought

By rejecting the church as a mediator, Protestantism made possible the manifestation of the subject for the first time in the history of theology. The importance of understanding Protestantism for understanding Kant's political and social thought is not through leaving the church, but this importance lies in the confrontation of the particular and the general.

3. The subject as The Autonomy

According to Kant, the Autonomy is pure principle of all moral laws and all duties corresponding to them.

4. Production of a new type of social contract in Kant's political thought

Kant's intended social contract is a subject-centered social contract due to the elimination of superior authority.

Analysis

Kant's social contract is fundamentally different from previous social contracts in the thinking of Hobbes, Locke, Rousseau, etc., and this difference is in the sense that this contract is actually a mechanism for judging the optimal performance of the government. In the sense that the social contract does not include any practical agreement with a practical obligation to obey the government.

Conclusions

German Idealism and Kant, as the pioneers of this intellectual current, brought two fundamental legacies to political thought; the first legacy was "subjectivity". From Kant onwards, the subject became capable of action, an action that involved knowledge on the one hand, and moral will and action

on the other. These possibilities are the possibilities of human subjectivity and action, and their outcome is a second fundamental concept that is considered the second fundamental legacy of German idealism for modern political thought; this concept is "right". In fact, according to Kant, man is a subject with action and right, and therefore he follows only the moral laws of wisdom that other people also have, and through these general and universal laws he respects both his right and the right of others, because both he and the other have an end in themselves. According to Kant, man is a moral subject. Therefore, the government that manages the society of such moral people is not an authoritarian or totalitarian government. In other words, it is a civil state and not a political and police state.

Keywords: Kant, The Moral, Politics, Autonomy, Political Obligation

مفهوم کانتی دولت: دولت در میانه اقتدار و آنارشی

عبدالرحمن عالم^{۱*}، مصطفی انصافی^۲ 

^۱ نویسنده مسئول: استاد، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ایران.

رایانامه: aalem@ut.ac.ir

^۲ دانش آموخته دکتری اندیشه سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

چکیده

منظومه اخلاقی کانت بر مبنای یک مفهوم اساسی استوار شده که همانا خودآیینی است و سوژه خودآیین در نسبت مستقیم با صفت کنشگری سوژه قرار دارد. اما به عقیده کانت این سوژه خودآیین و کنشگر در فضایی تهی به سر نمی‌برد، بلکه برای بروز استعدادهایش باید زیست اجتماعی داشته باشد. زیست اجتماعی، وی را به سمت تدوین قرارداد اجتماعی و ابداع نهادی به نام دولت سوق می‌دهد. اما نکته اینجاست که کانت سیستمی از دولت را ارائه می‌دهد که نه تنها خودآیینی و کنشگری سوژه‌ها را از بین نمی‌برد، بلکه خود صورتی از کنشگری سوژه‌هاست و وجود خود را از قلمرو غایات (اجتماع سوژه‌ها) کسب می‌کند. در گستره اندیشه سیاسی و اجتماعی کانت تعریفی سوژه‌محور از دولت و نهادهای سیاسی ارائه می‌شود و از این رو کانت نه تنها میان اخلاق و سیاست فاصله‌ای نمی‌بیند، بلکه این دو را آلیاژهای یک فلز تلقی می‌کند که از ترکیبشان سیستمی از اجتماع بر ساخته می‌شود که در آن نه فرد، تفرّد خود را از دست می‌دهد و نه جامعه دچار هرج و مرج و ناامنی خواهد شد.

واژه‌های کلیدی: کانت، اخلاق، سیاست، خودآیینی، الزام سیاسی

* استناد: عالم، عبدالرحمن؛ مصطفی انصافی. (۱۴۰۳)، تابستان «مفهوم کانتی دولت: دولت در میانه اقتدار و آنارشی» فصلنامه سیاست، ۵۴، ۲: ۲۷۵-۲۸۹. <DOI:10.22059/JPQ.2024.263724.1007292>

تاریخ دریافت: ۲۱ مرداد ۱۳۹۷، تاریخ بازنگری: ۳ مرداد ۱۴۰۳، تاریخ تصویب: ۲۱ مرداد ۱۴۰۳، تاریخ انتشار: ۷ شهریور ۱۴۰۳.

۱. مقدمه

قرائت‌های سیاسی از آثار کانت تاکنون اغلب به نحوی بوده که در حوزه فلسفه عملی، که در آن کانت در جست‌وجوی قوانین حاکم بر کنش سوژه‌های آزاد و مختار است، اخلاق و سیاست در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند و به‌نوعی شاهد حالت آنتاگونیستی میان این دو حوزه هستیم. وقتی اندیشه کانت از این منظر نگریسته می‌شود، طی آن جامعه (یا همان قلمرو غایات کانتی) از یک سو مملو از قوانین اخلاقی می‌شود که خرد^۱ انسان بر خود تحمیل می‌کند و از سوی دیگر، انسان با قوانین حقوقی مواجه می‌شود که برای حفظ حریم افراد جامعه، دولت بر وی تحمیل می‌کند. در واقع خوانش‌ها از کانت تاکنون اخلاق کانتی را منظومه‌ای مجزا از سیاست کانتی به تصویر کشیده‌اند، تجزیه‌ای که سیستم کانتی را خواه‌ناخواه به مرز فروپاشی می‌کشانند. نکته دیگر اینکه کانت سوژه‌ها را در اجتماع^۲ فرض می‌گیرد، یعنی اینکه سوژه به‌رغم اینکه (جامعه‌پذیری غیراجتماعی)^۳ است، اما به دلیل میل به بروز استعدادهایش تمایل به حضور در اجتماع دارد. از این‌رو سوژه کانتی، یک سوژه متفرد نیست، بلکه وجودی معطوف به اجتماع قلمداد می‌شود. از سوی دیگر اجتماع قلمرو بروز قدرت است، چراکه سوژه‌ها واجد استقلال و اراده آزادند و بر این مبنا دست به کنش می‌زنند و از این‌رو وجود تنازع و رقابت حتمی است. به این معنا صحبت از اجتماع، صحبت از امر سیاسی است و امر سیاسی نیز به ذات معطوف به قدرت است. در واقع اندیشه کانت در این منطقه، یعنی جایی که این سوژه آزاد اخلاقی پا به اجتماع می‌گذارد، دچار شکاف می‌شود، که همان شکاف میان نسبت اخلاق و سیاست در تفکر اوست. از نظر پژوهش حاضر، در منظومه فکری کانت دو مقوله وجود دارد که با تأکید و بازآفرینی آنها (که ضرورتاً نیازمند تغییر چشم‌انداز است)، شکاف میان اخلاق (که در خودآیینی سوژه متجلی می‌شود) و سیاست (که در هستی دولت تبلور یافته) حل و رفع خواهد شد. آن دو مقوله اساسی یکی بحث «سوبژکتیویته» در اندیشه کانت است و دیگری خوانش کانت از «دولت» مدرن.

۲. روش

در این پژوهش از روش هرمنوتیک هستی‌شناختی (رادیکال) برای نیل به مقصود استفاده شده است. از منظر این روش‌شناسی هیچ معنایی به‌صورت پیشینی در متن وجود ندارد که با همدلی با مؤلف بتوان آن را کشف کرد، به بیان دیگر از چشم‌انداز هرمنوتیک هستی‌شناختی معنا از متن نشأت نمی‌گیرد، بلکه از دریافت آن تکوین می‌یابد. در واقع از این منظر، مفسر

1. reason
2. community
3. Unsocial Sociability

به جای بازسازی و بازیابی معنای عینی متن، از طریق توافق ذهنی با متن، خود در ایجاد معنا مشارکت کرده و آن متن را درک و فهم می‌کند. به عقیده گادامر، از پیشروان این روش‌شناسی، «متن از مؤلف استقلال دارد، اما فهم به شکل مطلقی نسبی نیست» (Gadamer, 1998: 398). به‌واقع، هر تفسیری همواره تعلق به زمان حال دارد و بر مبنای نسبت و افقی صورت می‌پذیرد که مفسر آن به اقتضای سیر تاریخی در برهه خاص خود پیدا کرده است. معنای یک چیز یا یک متن خصوصیتی تغییرناپذیر نیست، بلکه همواره معنا «برای کسی» است (Haghighat, 2008: 354). دلیل گزیدن این روش‌شناسی برای پیش بردن این پژوهش این است که فهم «زمینه‌مند» از آثار سیاسی کانت را مشکل‌زا قلمداد می‌کنیم، چراکه کانت به‌واسطه انسان بودن در تاریخ و جغرافیای خاص می‌زیسته و تحت زعامت پادشاه پروس زندگی می‌کرده و این گزاره به این معناست که وی ملاحظاتی را در آثارش رعایت می‌کرده است (برای مثال پس از انتشار «دین در محدود عقل تنها»^۱ پادشاه پروس از کانت قول گرفت تا دیگر چیزی درباره دین ننویسد) (Reiss, 2010: 54). دلیل بسیاری از تناقضات فاحش در آثار کانت نیز به این ملاحظات بازمی‌گردد و در نهایت نیز مفسر را از هدف اصلی بازمی‌دارد و نوعی بدفهمی^۲ در حین تفسیر رخ می‌دهد. از این‌رو هدف مواجه شدن با منظومه فکری کانت است تا از این روزنه استعدادهای سیاسی اندیشه وی متجلی شود و برای این مقصود این روش مناسب‌تر از دیگر روش‌ها دانسته شده است.

۳. چارچوب نظری

کانت بحث خود را در حوزه اخلاقی، سیاسی و اجتماعی با کوچک‌ترین جزء سازنده یعنی سوژه انتزاعی آغاز می‌کند، یعنی سوژه‌ای که واجد عقل، اراده آزاد و خودآیین^۳ است. این سوژه انتزاعی به‌واسطه بهره‌مندی از این خودآیینی و عقلانیت و اراده آزاد الزاماً از قوانین اخلاقی که به‌صورت پیشینی در خرد سوژه‌ها قرار دارد، دست به کنش می‌زند. از سوی دیگر اخلاقی رفتار کردن، همواره کنشی معطوف به «دیگری»^۴ است، چون سوژه در تئیه‌گان به‌سر نمی‌برد و همواره در اجتماع می‌زید؛ یعنی اخلاقی رفتار کردن همانا اخلاقی رفتار کردن در قبال «دیگری» است. با این بحث کانت وارد مبحث «قلمرو غایات» یا همان اجتماع می‌شود و سوژه از حالت انتزاعی به وضعیت انضمامی هبوط می‌کند. اما در اجتماع به‌واسطه اینکه سوژه‌های بهره‌مند از آزادی منفی ممکن است آزادی دیگران را مورد خدشه قرار دهند،

1. Religion within the Limits of Reason Alone (1793)

2. Misunderstanding

3. Autonomy

4. The other

سازوکار دیگری به سبب ایده قرارداد اجتماعی وارد میدان می‌شود که همانا ایده دولت است. این لحظه^۱، لحظه‌ای اساسی در اندیشه کانت است که بسیاری از شارحان کانت را مجاب کرده است که رأی به امتناع نسبت اخلاق و سیاست در منظومه فکری کانت دهند، چراکه به عقیده این شارحان سوژه به رغم بهره‌مندی از خودآیینی به سبب مسئله دولت که تبلور «الزام سیاسی» است، امکانی برای کنش نخواهد داشت. در نگاه اینان سوژه از یک سو، از طریق قوانین پیشینی اخلاقی که توسط عقل به انسان اعمال می‌شود، محاط شده و از سوی دیگر دولت نیز با اعمال قوانین برای تأمین امنیت سوژه‌ها در برابر آزادی منفی (دیگری)، بخش دیگر هستی اجتماعی سوژه را محاط می‌کند و از این رو فضای برای کنش سوژه باقی نمی‌ماند. به عبارتی اینان آنتی نومی^۲ خودآیینی و الزام سیاسی را به سان ناسازه‌ای می‌بینند که سبب فروپاشی سیستم فکری کانت و به تبع آن امتناع نسبت اخلاق و سیاست می‌شود (Reiss, 2010; Stern, 2010; Stauas, 2014).

اما نکته‌ای باقی می‌ماند که از دید شارحان اندیشه کانت به دور مانده است و همین می‌تواند عاملی شود در جهت حل نسبت مسئله‌نمای^۳ اخلاق و سیاست. برداشت کانت از دولت و در واقع «دولت کانتی» واجد استعدادی است که می‌توان با اتکا به آن، این تناقض را حل کرد، چراکه کانت در مفهوم‌بندی خود درباره دولت، دست به ابتکاری بدیع می‌زند تا سازوکاری را پیشنهاد دهد که حد فاصل مدل هابزی دولت «لویاتان» و مدل روسویی دولت «اراده عمومی» قرار می‌گیرد و در این پژوهش قصد داریم تا با اتکا به مدل کانتی دولت، این ناسازه را تبیین و رفع کنیم. ادعای پژوهش حاضر این است که با ارائه خوانشی جدید از مفهوم دولت کانتی تناقض موجود میان اخلاق و سیاست کانتی را رفع کند. کانت برای نخستین بار در تاریخ مدرن جنس خاصی از سوژگیویتیته را معرفی کرد که به شدت استعداد سیاسی شدن دارد. نکته دیگر اینکه در بحث کانت از دولت، شکافی وجود دارد و از آن می‌توان خوانشی جدید ارائه داد، خوانشی که اندیشه کانت را به روی امر سیاسی گشوده می‌بیند؛ امری سیاسی نه به معنای بروز نوعی آنتاگونیسم دائمی در فضای اجتماعی، بلکه سیاستی معطوف به «حیات»^۴، یعنی سیاستی که کنش خود را در آفرینش شکل حیات خود می‌یابد و نه در تنازع با دیگران و در این بین دولت ابزار فراهم‌کننده بستر این خودآفرینی است.

1. moment
2. antinomy
3. Problematic
4. life

۴. یافته‌ها

۴.۱. پروبلماتیک اخلاق و سیاست

فلسفه اخلاق کانت حول دو حکم اخلاقی بنیادین می‌گردد، نخستین حکم این است که انسان همواره به‌گونه‌ای رفتار کند که «بتواند اراده کند آیین رفتارش به قانونی عام بدل شود». اما کانت این گزاره خود را با طرح چهار معضل به سنجش می‌گذارد؛ معضل نخست، فردی است که در اثر آلام زندگی قصد خودکشی دارد؛ معضل دوم، فردی است که برای حل مشکل خود قصد دروغ‌گویی دارد؛ معضل سوم فردی است که عمر خود را به بطلت می‌گذراند و چهارمین معضل رفتار فردی است که نسبت به دیگر انسان‌ها هیچ حس مسئولیتی ندارد. کانت با این مثال‌ها به این نتیجه می‌رسد که این افراد هرگز نمی‌توانند اراده کنند که آیین رفتارشان قاعده‌ای عام باشد. در اینجا کانت دومین اصل اخلاقی بنیادین خود را صادر می‌کند: «چنان رفتار کن که بشریت را چه در شخص خود و چه در شخص دیگری همیشه به‌عنوان یک غایت به‌شمار آوری، و نه هرگز تنها همچون وسیله‌ای» (Kant, 2016: 94-48). این حکم در واقع انقلاب کوپرنیکی کانت در حوزه فلسفه اخلاق به‌شمار می‌رود و دلالت‌های سیاسی بنیادینی برای اندیشه سیاسی نیز است. کانت با این گزاره سراسر سنت سیاست متافیزیکی پیش از خود را که در واقع میراثی به‌جامانده از ارسطو بود، به چالش کشید. ارسطو در بحث خود از وجود و جوهر در کتاب متافیزیک بر این عقیده است که «وجود تنها به آن موجودی دلالت دارد که وجودش برای خویشتن باشد و نه به واسطه وجود دیگری». ارسطو دلالت سیاسی این گزاره متافیزیکی خود را در اثر برجسته خود یعنی سیاست انضمامی می‌گرداند. ارسطو بر این عقیده است که یک شهر (پولیس) متشکل از چندین خانواده است و هر خانواده‌ای از بردگان و انسان‌های آزاد تشکیل شده است و هر خانواده خاستگاه سه نوع رابطه است؛ نخست، رابطه ارباب/برده، دوم رابطه شوهر/همسری و در گام سوم، رابطه پدر/فرزند (Aristotle, 2014: 5). به عقیده وی همسر، فرزندان و بردگان متعلقات ارباب (یا همان انسان که بر مدار کار عقلی می‌زید) هستند، از این‌رو انسان سیاسی محسوب نمی‌شوند و خارج از فرایند تصمیم‌سازی برای پولیس قرار می‌گیرند. حکم کانت در واقع چالشی برای این نوع سیاست متافیزیکی است که تعریفی محدود از انسان سیاسی ارائه می‌دهند. با حکم اخلاقی بنیادین کانت همه افراد واجد سوژکتیویته می‌شوند و هیچ‌کس دارایی و اموال «دیگری» نیست. دلالت سیاسی این حکم ارجاع به سیاسی بودن همه سوژکتیویته‌ها دارد، اینکه همه انسان‌ها واجد اراده معطوف به قدرت و آزادی هستند؛ لحظه تاریخی تولد سوژه. به عقیده کانت، انسان «غایتی در خود»^۱ و «وجودی فی‌نفسه» است و از این‌رو او فضای زیست این غایات را در کنار

1. end in itself

هم «قلمرو غایات»^۱ می‌نامد. در واقع اندیشه کانت پس از معرفی جنس خاص سوژه‌ای که در دوران مدرن خلق شد، آن سوژه را وارد میدان اجتماع^۲ می‌کند. به عقیده کانت، از آنجایی که هر سوژه خردمندی بر اساس برخورداری از عقل و اراده آزاد، بر اساس اصول پیشینی اخلاقی دست به کنش می‌زند، پس دیگر تفاوتی در نوع تصمیم‌گیری آنها وجود ندارد و آنها بر اساس یک سازوکار اخلاقی زندگی می‌کنند. در واقع دغدغه کانت در این حوزه این است که اجتماعی را به سامان کند که حد فاصل ذره‌گرایی اتمیستی مدل هابزی و هضم و جذب شدن در اراده عمومی مدل روسویی قرار بگیرد. اجتماع کانتی نیز از این‌رو حد فاصلی میان اقتدارگرایی هابزی و اجتماع‌گرایی روسویی است.

۲.۴. سوژه در برابر امر کلی

فهم اندیشه سیاسی کانت بدون فهم تأثیر پروتستانیزم به مثابه دگردیسی در ساختار الهیات سیاسی، اساساً امری ناممکن یا حداقل ناپسندیده است. پیش از این ماکس وبر در کتاب شاخص خود یعنی *اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری* سویه‌های اساسی نفوذ این دگردیسی الهیاتی را در غرب نشان داده بود. پروتستانیزم با کنار زدن کلیسا به مثابه یک میانجی^۳ برای نخستین بار در تاریخ الهیات امکان مواجهه سوژه «امر جزئی» با «امر کلی» را میسر ساخت. اهمیت درک پروتستانیزم برای فهم اندیشه سیاسی و اجتماعی کانت، از خلال کنار زدن میانجی نیست، بلکه این اهمیت در همین مواجهه امر جزئی و امر کلی نهفته است. نخستین نتیجه این مواجهه این است که در نبود میانجی (کلیسا)، فرد باید خود مسئولیت کارهای خویش را به دوش بکشد و وظایف خویش در برابر امر کلی را انجام دهد. ولی نتیجه دیگر این کنار رفتن میانجی و وقوع این مواجهه این است که در فقدان کلیسا به مثابه دستگاه فراگیری که یک تفسیر جامع هژمون از مسیحیت را به واسطه شبکه پاپ، اسقف‌ها، کاردینال‌ها و کشیش‌ها در سراسر اجتماع بازتولید می‌کرد، فرد ناچار باید خود نسبت میان خویش و امر کلی را تفسیر کند و از این‌رو امر کلی رنگ و بوی انسانی و تفسیرمند به خود می‌گیرد. دلالت این نکته در اندیشه سیاسی و اجتماعی کانت این بود که به عقیده کانت دولت در مقام یک امر کلی، ذات یا ضرورتی ندارد، بلکه این سوژه‌ها هستند که با تفاسیر خود که طی قرارداد اجتماعی آن را هویدا می‌کنند و به دولت به مثابه امر کلی معنا می‌بخشند و امر کلی از این منظر توجیه پیدا می‌کند. در واقع امر کلی به این ترتیب بخشی از کنش معطوف به آگاهی سوژه می‌شود. از این منظر، ما صرفاً ادراک حسی منفعلانه‌ای از جهان آن‌گونه که مستقل از توانایی‌های عقلانی و ادراکی ما باشد،

1. Kingdom of Ends
2. community
3. mediation

به دست نمی‌آوریم؛ بر عکس، چارچوبی مفهومی بر ادراکات حسی‌مان تحمیل می‌کنیم و بدین ترتیب جهان را آنی «می‌کنیم» که برای ما هست (Flikschuh, 2011: 257). اغراق نیست اگر مدعی شویم که با کانت و ایدئالیسم آلمانی بود که سوژگی‌تیه خلق شد. تا پیش از کانت در سنت اندیشه چنین تصور می‌شد که ابژه‌ها، عینیت‌های فراسوی ذهن انسان‌اند و انسان تنها قادر به شناخت، و نه دخل و تصرف در آنهاست. در واقع سوژه، تا پیش از کانت، ابژه‌ها را صرفاً رونویسی می‌کرد، اما کانت این نظر را طرح کرد که ابژه‌ها توسط شکلی برساخته می‌شوند که سوژه به جهان بیرون فرا می‌افکند. در این معنا چرخش کانتی به روشنی مبین‌گردشی به سوی سوژه‌محوری (یا انسان‌محوری) است (Karatani, 2017: 39).

۳.۴. سوژه به مثابه وجودی خودآیین

منظومه اخلاقی کانت بر مبنای یک مفهوم اساسی استوار شده که همانا خودآیینی^۱ است؛ سوژه خودآیین که در نسبت مستقیم با صفت کنشگری خود تعریف می‌شود. در این پژوهش اخلاق کانت را در معنای مفهوم خودآیینی گرفته‌ایم، به این معنا که هر جا صحبت از خودآیینی سوژه می‌شود، در واقع بحث از اخلاق کانتی است. خودآیینی اراده، شرط امکان اخلاقی عمل کردن است ... از یک سو امر مطلق بر مفهوم و قانونی اشعار دارد که اراده خودآیین ذیل آن واقع است و از سوی دیگر خودآیینی اراده تحقق مطالبات امر مطلق را ممکن می‌سازد (Höffe, 2016: 144). خاستگاه اخلاق در خودآیینی نهفته است، در «خودقانونگذاری» اراده، به این دلیل که خودآیینی عین آزادی است، مفهوم کلیدی عصر جدید، یعنی آزادی در اندیشه کانت بنیانی فلسفی می‌یابد (Höffe, 2016: 144). به عقیده کانت خودآیینی اراده اصل یگانه همه قوانین اخلاقی و همه تکالیف منطبق با آنهاست (Kant, 2016: 58).

۴.۴. قرار داد اجتماعی و دولت کانتی

کانت بحث خود را از فرد انتزاعی آغاز می‌کند؛ سوژه انتزاعی واجد «اراده خیر»، یعنی کوچک‌ترین عنصر تحلیل اخلاقی، سیاسی و اجتماعی. این فرد انتزاعی بر مبنای عقلانیت خویش جویای سعادت خویش است، اما «سعادت خویش را نه بر حسب امیال، بلکه بر اساس وظیفه که واجد خصلت اخلاقی است باید بجوید» (Kant, 2015: 43). این اخلاقی رفتار کردن، همواره یک کنش است و حالت صرف نیست؛ به این معنا که اخلاقی رفتار کردن همانا اخلاقی رفتار کردن در قبال کسی یا «دیگری» است و کانت در شرح آن می‌گوید: «باید بتوانم اراده کنم که آیین رفتارم به قانونی عام تبدیل شود» (Kant, 2015: 48). علاوه بر این انسان باید

1. Autonomy

«چنان رفتار کند تا بشریت را چه در شخص خود و چه در شخص دیگری همیشه به عنوان یک غایت به شمار آورد و نه هرگز تنها همچون وسیله‌ای» (Kant, 2015: 94). کانت از این رهگذر سوژه انتزاعی را که تا این لحظه صرفاً به شکلی متمایز واجد اراده خیر است، به عرصه اجتماع سوق می‌دهد. «اجتماع» برای اندیشه کانت جایگاهی ویژه دارد و او بود که نخستین گام‌ها برای تولد امر اجتماعی را پی‌ریزی کرد. در سنت تفکر غربی دو مفهوم برای «اخلاق» به کار گرفته می‌شود: Moral و Ethics؛ هر دوی این مفاهیم در ترجمه‌های فارسی به معنای «اخلاق» ترجمه می‌شوند، ولی این دو تفاوتی اساسی با یکدیگر دارند؛ چنانکه Moral به ساحت جمعی اخلاق اشاره دارد، اما Ethics به ساحت اخلاق فردی دلالت می‌یابد. نکته قابل تأمل اینجاست که کانت از مفهوم moral برای عنوان‌بندی آثار اخلاقی سود می‌جست و این امر نشان از توجه ویژه کانت به امر جمعی و اجتماع دارد. در واقع اهمیت اخلاق برای کانت به این دلیل است که اخلاق کنشی معطوف به اجتماع است. در واقع با ورود به اجتماع (قلمرو غایات) سوژه انتزاعی به سوژه‌ای انضمامی تبدیل می‌شود و این انضمامی شدن همانا به واسطه پذیرش قانونی که برآمده از توافق دیگر سوژه‌های بهره‌مند از خرد است، ممکن می‌گردد. انسان در اجتماع هم قانونگذار است و هم تابع قانون. کارکرد قانون نیز کنترل حدود آزادی منفی سوژه‌هاست تا به واسطه آن آزادی «دیگری» را سلب نکنند. دولت نیز در این حین سازوکاری برای اجرای قانون است. اما این لحظه، لحظه‌ای اساسی در اندیشه کانت است، چراکه به ناگهان شکافی در منظومه فکری وی پدیدار می‌شود که برخی شارحان اندیشه وی را، همچون لئو اشتراوس، جورج فلتچر^۱ و جولیوس امینگهاوس^۲ مجاب کرده است که رأی به امتناع نسبت اخلاق و سیاست در اندیشه کانت صادر کنند، چراکه در این لحظه ناسازگاری در اندیشه کانت مشاهده می‌شود، به این معنا که خودآیینی انسان در برابر الزام سیاسی که دولت تبلور آن است، قرار می‌گیرد و سوژه تحت امر الزام سیاسی، خودآیینی خود را از دست می‌دهد و «دگرآیین» می‌شود. مفهوم جاافتاده کانت که شالوده فلسفه عملی وی را تشکیل می‌دهد آن است که خودآیینی، دلیل کافی و وافی الزام است و از این رو الزامی از این دست تنها زمانی بی‌قیدوشرط است که قانونی که تبعه تابع آن است، همانی باشد که خود وی واضع آن بوده و تنها به همین دلیل تابع آن است. الزام در چنین معنای مؤکدی از جانب خود تبعه وضع می‌شود و به تبع خودآیینی را مفروض دارد. اگر اراده در معنا و مفهوم کانتی قرار است وجود خودآیینی باشد که لازمه آن جا انداختن الزام بی‌قیدوشرط است، چنین اراده خودآیینی باید تماماً به وسیله خودآیینی تعین یابد، تنها در این صورت می‌توان گفت که تنها خرد خود ناظر بر

1. George P. Fletcher

2. Julius Ebbinghaus

عمل است. بدیهی است که الزام سیاسی با توجه به دورنمای مذکور، این پرسش مطرح می‌کند که چگونه فرمان‌های اقتدار عمومی (یا همان دولت) می‌تواند اراده را در بند الزام درآورد؟ (Stern, 2010: 129). حال که به عقیده کانت «قانون اخلاق، تنها مبدأ ایجاب‌کننده اراده محض است» (Kant, 2015: 180)، چگونه وجود الزام حقوقی - سیاسی «دولت» توجیه‌پذیر است. نکته‌ای که از نظر شارحان کانت به دور مانده، نگاه و مفهوم‌بندی خاص کانت از دولت است. دولت کانتی واجد استعدادی است که وجه الزام‌آور حقوقی - سیاسی آن تضعیف و تلطیف و سوژه‌محور می‌نماید.

۴.۵. دولت کانتی؛ دولت بدون پیش‌فرض منهای حاکمیت

وجود دولت ممکن است نزد برخی محدودیتی برای آزادی به‌نظر برسد، زیرا دولت قادر است از طریق اعمال زور، آزادی بیرونی تک‌تک شهروندان را کنترل کند. ادعای اساسی آنارشیسم نیز همین است. کانت در مقابل این عقیده، معتقد است که دولت مانعی بر سر راه آزادی نیست، بلکه ابزاری برای آزادی است. عمل دولت در جایی که مانع آزادی است، چنانچه به‌درستی هدایت شود، می‌تواند حافظ و حامی آزادی باشد، اگر عمل دولت معطوف به ممانعت از اعمالی باشد که خودشان مانع از آزادی دیگران می‌شوند (Rauscher, 2015: 25). به عقیده کانت بنیان دولت آزادی است و هیچ بنیان دیگری را برای دولت نمی‌پذیرد، به‌خصوص استدلال می‌کند که رفاه شهروندان نمی‌تواند بنیان قدرت دولت باشد. بنا به استدلال کانت «دولت نمی‌تواند قانوناً هیچ تلقی خاصی از سعادت را بر شهروندان خود تحمیل کند. چنین کاری در حکم آن است که حکمران با شهروندان همچون کودکان رفتار کرده و تصور کند آنها قادر به فهم سود و زیان خود نیستند» (Rauscher, 2015: 29). در الگوی حکومت کانتی، افراد به جامعه همسود وفادارند، اما این وفاداری بر مبنای قانون است و به معنی آن نیست که حکومت را مقصد و غایت زندگی خویش بدانند و آزادی، فردیت و قدرت تصمیم‌گیری خود را به پای آن قربانی کنند (Mahmoudi, 2016: 220). کانت در بحثی که در مقاله «نظر و عمل» پیگیری می‌کند، حول مسئله قرارداد اجتماعی بیان می‌کند که حکمران باید قرارداد اولیه را همچون ایده‌ای از عقل به رسمیت بشناسد، ایده‌ای که او را وامی‌دارد قوانین خود را به‌نحوی وضع کند که امکان برخاستن آنها از اراده یکپارچه همه مردم وجود داشته باشد و هریک از اتباع کشور را، تا جایی که آن شخص می‌خواهد شهروند باشد، چنان در نظر بگیرد که گویی در رأی دادن به چنین اراده‌ای مشارکت داشته است (Rauscher, 2015: 29).

قرارداد اجتماعی کانت با قراردادهای اجتماعی پیشین در تفکر هابز، لاک، روسو و... تفاوت اساسی دارد و این تفاوت از این لحاظ است که این قرارداد در واقع سازوکاری

برای داوری در خصوص عملکرد بهینه دولت است؛ به این معنا که قرارداد اجتماعی دربرگیرنده هیچ توافق عملی با تعهد عملی برای اطاعت از دولت نیست. کانت از «ایده» قرارداد اجتماعی صحبت می‌کند، ایده‌ای که فاقد مصداق (همچون لویاتان یا اراده عامه) است (Riley, 1982: 125). به بیان اتفرید هوفه، از شارحان کانت، افراد کانتی، بر خلاف آنچه در هابز می‌بینیم، حقوق فردی‌شان را به فرمانروای قاهر واگذار نمی‌کنند. به عکس، آنها با همدیگر پیمان می‌بندند چون هر کدامشان متوجه‌اند که اقتضائات قیدوبند دوطرفه یکی از پیامدهای منطقی وضعی است که در آن قرار گرفته‌اند، در شرایط همزیستی اجتماعی و مطالبه آزادی هریک (Hoffe, 1989: 164). در واقع قرارداد اجتماعی برای کانت سازوکاری برای داوری در خصوص عملکرد دولت است و خاستگاهی برای اجتماع نیست. به این معنا که دولت واجد کارکرد مشخصی است و اجازه بسط خویش به گستره جامعه را ندارد و این ناتوانی دولت در اصل برآمده از قرارداد اجتماعی سوژه‌ها با یکدیگر است. سوژه‌ها مبنای دولتی را می‌ریزند که صرفاً وظایف مشخصی دارد و واجد حاکمیتی که گستره حیات شهروندان را متأثر سازد، نیست. در واقع از نظر کانت دولت اصلاً شر ضرور یا غیرضرور، یا ابزار استثمار و سرکوب نیست، بلکه کارگزاری خوب است که وظیفه اخلاقی کردن جامعه را بر عهده دارد؛ اما نمی‌تواند این وظیفه را مستقیم پیش ببرد و همه آنچه می‌تواند انجام دهد، آن است که شرایط بیرونی این وظیفه را مستقیم پیش ببرد و شرایط بیرونی مطلوب برای پیشبرد آن را از راه برطرف کردن مانع‌های زندگی خوب فراهم کند (Alem, 2005: 462). الزام سیاسی (یا همان دولت) به واسطه اینکه اراده معطوف به خشونت، یعنی آزادی منفی، را در جامعه کنترل می‌کند، موجبات کنش سیاسی را فراهم می‌آورد. دولت کانتی وجه بیرونی از اجتماع ندارد، چراکه خود جزئی از جامعه است و مقید به آن. کارکرد دولت کانتی کنترل خشونت است تا به این واسطه جامعه دچار آناشری نشود، اما خود نیز چنان توانی برای اعمال اقتدار ندارد، چون خود موضوع اقتدار سوژه‌های خودآیین است و هستی خود را از آنها می‌ستاند. کانت فرض وجود رهبر ابرانسان و فراقانونی را آشکارا به چالش می‌کشد و می‌نویسد: این فرض که رهبر حکومت نه اشتباه می‌کند و نه چیزی را نادیده می‌گیرد، دلالت بر این دارد که به او الهام می‌شود و در مقامی فراتر از انسان قرار دارد. حکومت‌ها از آن‌رو که دربرگیرنده زمامداران و کارگزاران خطاپذیرند، همواره نیازمند نقد مداوم قدرت‌اند تا بتوانند راه خود را بر مدار قانون و پاسداری از حقوق افراد بپیمایند (Mahmoudi, 2016: 226). کانت با موضع تاریخی ضد جان لاکِ دیوید هیوم تا حدودی موافق است. هیوم معتقد بود که مبنای جامعه قرارداد اجتماعی نیست و حتی از نظریه‌هایی که حق شورش در قبال نقض عهد حاکم را صادر می‌کردند، اجتناب می‌ورزید، چراکه به عقیده کانت اقتدار حاکم در نتیجه رضایت اتباع

نیست، بلکه به واسطه این است که دولت مجری^۱ عدالت قانون عمومی است. کانت عقیده دارد که اساساً تعهد و معاهده‌ای میان حکمران (دولت) و شهروندان وجود ندارد، چراکه این تعهد سبب استضعاف و دگرآیینی سوژه‌ها می‌شود و مشروعیت دولت تا زمانی است که مجری خوبی برای قوانینی که شهروندان و نمایندگان آنها وضع می‌کنند، باشد. کنش سیاسی در جامعه کانتی، معطوف به نوعی خودآفرینی است، نوعی ابداع سبک‌های زندگی که نه نافی حیات دیگران است و نه مستقل از آنها. به عبارت دیگر کنش سیاسی در جامعه کانتی، نیپیلیستی و یا آشتی‌ناپذیرانه^۲ نیست، چراکه این تلقی نیازمند پیش‌فرض وجود طبقات و شتون سلسله‌مراتبی است که پیوسته در طول تاریخ برای کسب نهادهای عظیمی مثل دولت با یکدیگر در نزاع‌اند. در واقع کانت سوژه را در حد فاصل آنارشی و اقتدارگرایی قرار می‌دهد، از این‌رو فرد در حین کنش خلق و ابداع حیات خویش (دیگری) ستیز نیز قلمداد نمی‌شود.

۴.۶. جمهوری و جامعه مدنی

کانت در بحث از دموکراسی جمهوری خواهانه خود، می‌کوشد تا مدل آرمانی خود را انضمامی کند. کانت در *مابعدالطبیعه اخلاقی*، رابطه فرمانروا و مردم را به شکلی سه‌گانه معرفی می‌کند: نخست، فرمانروایی یک فرد بر مردم که چنین حکومتی (فردی یا اتوکراتیک) خوانده می‌شود، دوم، حکومت چند نفر بر مردم که این حکومت (اشرافی یا آریستوکراتیک) نام دارد و حکومتی که طی آن همگان حکمرانی کنند، و چنین حکومتی «دموکراتیک» نامیده می‌شود. کانت حکومت فردی را ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین شکل حکومت می‌داند. به عقیده وی در حکومت «فردی» یک فرد هم قانونگذار است و هم حکمران و مجری قانون. اما کانت می‌گوید حکومت فردی شاید حکومت خوبی باشد، ولی به شدت در خطر تبدیل شدن به حکومت خودکامه است. از سوی دیگر نظام آریستوکراتیک نیز درگیر تناقضاتی پیچیده است که قابلیت حکومت در قلمرو شهروندان را ندارد، چراکه شهروند از نظر حکومت آریستوکراتیک همان اقلیت صاحب مال و ثروت هستند. کانت دموکراسی را در مقایسه با حکومت‌های فردی و اشرافی پیچیده‌ترین و دشوارترین نوع حکومت می‌داند و همان‌گونه که حکومت‌های اتوکراسی و آریستوکراسی را به بوته نقد می‌گذارد، این نظام حکمرانی را نیز نقد می‌کند. کانت در رساله *یک طرح فلسفی برای صلح ابدی* چنین می‌نگارد: «قالب‌های یک ملت را می‌توان بر پایه اشخاصی که بالاترین اقتدار سیاسی را دارند، تحلیل کرد یا بر پایه اینکه فرمانروای مردم، هر که می‌خواهد باشد، با چه شیوه‌ای بر آنان حکومت می‌کند». مورد نخست

1. executor

2. Antagonistic

قالب حاکمیت نامیده می‌شود و فقط سه نوع از آن ممکن است، به‌ویژه در جایی که یک یا چند تن با هم و یا همه مردمی که جامعه مدنی را می‌سازند، قدرت حاکمیت را در دست دارند (خودکامگی، حکومت اشرافیت، دموکراسی، قدرت یک خودکامه، قدرت اشرافیت و قدرت مردم). مورد دوم قالب حکومت است، یعنی بیانگر راهی است که یک ملت از طریق آن بر اساس قانون اساسی‌اش (سند همگان خواسته‌ای که بر پایه آن گروهی از افراد به مردم یک کشور تبدیل می‌شوند) اقتدار خود را اعمال می‌کند. از این حیث، حکومت یا جمهوری است یا استبدادی. جمهوری‌خواهی بیانگر آن اصل سیاسی است که بر اساس آن قدرت اجرایی (حکومت) از قدرت قانونگذاری جداست. در استبداد، فرمانروا قوانینی را که ساخته خود اوست، به‌طور مستقل اجرا می‌کند؛ در این‌گونه نظام سیاسی، فرمانروایان خواست مردم را به تملک خود درمی‌آورند و با آن چنان رفتار می‌کنند که گویی خواست خصوصی خود آنهاست. در بین سه قالب حکومت، دموکراسی در معنای خاص کلمه، به ضرورت نوعی استبداد است، زیرا قدرت اجرایی را بر پا می‌کند که در آن همه شهروندان در باب و در صورت لزوم بر ضد یک شخص که «بنابراین رضایت نمی‌دهد»، تصمیم می‌گیرند؛ در نتیجه، همه، که به‌طور کامل همه هم نیست، تصمیم می‌گیرند؛ چندان‌که خواست عمومی با نفس خود و با آزادی در تناقض است (Reiss, 1970: 100-101). دغدغه کانت این است که اگر قدرت قانونگذاری و قدرت اجرایی یک جامعه در یک نهاد و یا در دست یک فرد متمرکز باشد، خروجی آن نظام چیزی به‌جز استبداد نخواهد بود و به همین دلیل دولت کانتی صرفاً مجری قوانین است و نه بیشتر. به عقیده کانت همواره باید یک «وقفه» یا «میانجی» میان وضع قانون و اجرای قانون وجود داشته باشد و خود برای حل این موضوع مدلی از جمهوری را پیشنهاد می‌دهد که مبتنی بر دموکراسی نمایندگی است. کانت، دموکراسی، به معنای روسویی کلمه، یعنی حضور همه آحاد مردم در حکومت را مخاطره‌برانگیز می‌داند و معتقد است که شهروندان باید در کنش سیاسی خود جمعی از شهروندان را که همواره بر آنها نظارت دارند، برگزینند و به‌عنوان قانونگذار معرفی کنند. هیأت دولت نیز در این حین قوه اجرایی برای این قانون شهروندمحور است. در واقع کانت خواهان این است که نباید هیچ موضع بیرونی و خارجی از جامعه، برای اجتماع قانون وضع و آن را اجرا کند؛ یعنی «امر کلی» که در اینجا دولت مصداقی از آن است، برآمده از خود فردیت‌هاست و واجد سوژگی بیرون از سوژه‌ها نیست. کانت می‌گوید با چنین تدبیری دیگر فاصله‌ای بین سیاست و اخلاق نیست. دولت و حکومتی که کانت آن را تشریح می‌کند، از ابتدا هویتی فارغ از سوژه‌های خودآیین ندارد و در ساحتی بیرون از اجتماع نمی‌زید. ازاین‌رو دلیلی برای اینکه شهروندان ضد قانون وضع‌کرده خود بشورند، وجود ندارد و تعهدی

نیز به حاکم بابت تقید همیشگی به وی نداده‌اند، بلکه همواره با آزادی بیان و قلم آن را نقد می‌کنند.

۵. تحلیل و نتیجه

ایدئالیسم آلمانی و کانت به‌عنوان پیشگام این جریان فکری، دو میراث بنیادین برای اندیشه سیاسی به ارمغان آوردند؛ نخستین میراث، «سوپرکتیویته» بود، سوژه از کانت به بعد واجد کنش شد، کنشی که از یک سو به شناخت مبادرت می‌کرد و از سوی دیگر واجد اراده و کنش اخلاقی بود. کانت دریافت که انسان به‌واسطه بهره‌مندی از استعداد عقل، این توانایی را دارد که با وجود غریزه صیانت از نفس خویش، اخلاقی رفتار کند تا «دیگری» نیز بتواند در کنار وی در یک اجتماع زندگی کند. مفاهیمی همچون خودآیینی، خردمند بودن، خودتعیین‌گری و اراده آزاد به‌طور همبسته‌ای با هم عجین شده‌اند و امکان تجزیه یکی از دیگری میسر نیست. این امکانات، امکانات سوژه‌مندی و کنشگری انسان هستند و خروجی آن مفهوم بنیادین دیگری است که در حکم دومین میراث اساسی ایدئالیسم آلمانی برای اندیشه سیاسی مدرن تلقی می‌شود؛ این مفهوم همانا «حق» است. به عقیده کانت، حق از یک سو عامل محدودکننده آزادی هر فرد است، به‌گونه‌ای که این حق با آزادی هر فرد دیگری همسو و هماهنگ می‌شود؛ البته تا آنجا که این آزادی در چارچوب حقوق عمومی امکان‌پذیر است، و از سوی دیگر، حق معنای دیگری نیز دارد: افراد و اشخاص در گذر و انتقالی عام از مرتبه طبیعت به فرهنگ به‌صورت ضمنی وارد رابطه‌ای می‌شوند که در راستای آزادی و برابری با همه افراد دیگر است، البته این رابطه خود مبتنی بر ادعای انسان‌شناسی واحدی است؛ هر فرد، غایتی در خود است. انسان واجد این اوصاف، مورد احترام همه مردم است، موجودی که دیگران نباید از او به‌عنوان ابزاری صرف برای رسیدن به اهداف پنهانی معطوف به خود استفاده کنند. در واقع به عقیده کانت انسان سوژه‌ای واجد کنش و حق است و به‌واسطه آن، تنها از قوانین اخلاقی خیرد که دیگر انسان‌ها نیز واجد آن هستند، پیروی می‌کند و به‌واسطه این قوانین عام و جهانشمول، هم حق خود را ارج می‌نهد و هم حق «دیگری» را، چراکه هم او و هم «دیگری» فی‌نفسه غایتی در خویش‌شانند. دولتی که برای تدبیر این اجتماع سوژه‌های کنشگر و اخلاقی و واجد حق ایجاد می‌شود، از این‌رو صرفاً واجد کارکردی حقوقی در جهت احقاق حقوق شهروندان است و نه دولتی واجد حاکمیت و فرادستی؛ به‌عبارتی دولت مدنی^۱ است و نه دولتی سیاسی و پلیسی. در این پژوهش ابتدا بحران در خوانش‌های موجود از اندیشه کانت را یادآور شدیم و سپس تلاش کردیم تا با اتکا به دو مفهوم «سوپرکتیویته» و «برداشت کانتی دولت» به پرسش

1. civil state

طرح شده مبنی بر اینکه چرا و چگونه سیاست و اخلاق در اندیشه کانت از یکدیگر گسیخته نمی‌شود، بپردازیم. در اندیشه کانت اخلاق در واقع بدیل مفهوم حق است؛ حق خودآیینی خود فرد و خودآیین پنداشتن «دیگری». وقتی سیاست را فضای معطوف به «دیگری» تلقی کنیم که در آن شهروندان به واسطه نمایندگان خود (مدل جمهوری کانتی) قوانین را وضع می‌کنند و برای اجرا به دولت (مجری قوانین) می‌سپارند، در فاصله‌ای میان اخلاق و سیاست، یا به بیان بهتر، در فاصله‌ای میان خودآیینی و الزام سیاسی، هیچ شکافی باقی نمی‌ماند، چراکه همین الزام منشأ و ریشه در خود شهروندان دارد.

۶. قدردانی

نویسندگان مراتب قدردانی خود را از مسئولان دانشگاه‌های تهران و علامه طباطبائی (ره) به سبب فراهم کردن شرایط انجام پژوهش حاضر ابراز می‌دارند.

۷. بیانیه نبود تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌کنند که تعارض منافع وجود ندارد؛ و تمام مسائل اخلاق در پژوهش را که شامل پرهیز از سرقت ادبی، انتشار و یا ارسال بیش از یک بار مقاله، تکرار پژوهش دیگران، داده‌سازی یا جعل داده‌ها، منبع‌سازی و جعل منابع، رضایت ناآگاهانه سوژه یا پژوهش‌شونده، سوءرفتار و غیره می‌شوند، به‌طور کامل رعایت کرده‌اند.

References

1. Aristotle. (2014). Politics, Trans by Hamid Enayat. Tehran, Iran: Elmifarhangi Publication. [In Persian]
2. Alem, A.R. (2005). History of Western Political Philosophy (New Era and 19th Century). Tehran, Iran: Ministry of Foreign Affairs Publication. [In Persian]
3. Flikschuh, K. (2011). Kant in Interpreting Modern Political Philosophy from Machiavelli to Marx, Editors: Townshend, Jules and Edwards Alistair, Trans by Khashayar Deihimi Tehran, Iran: .ney publication. [In Persian]
4. Höffe, O. (2016). The Moral law inside me, Trans by Reza Mosayebi. Tehran, Iran: Ney Publication. [In Persian]
5. Hoffe, O. (1989). Kant's Principle of Justice as Categorical Imperative of Law, in Y. Yovel (ed) Kant's Practical Philosophy Reconsidered, Kluwer academic publishers.
6. Haghighat, S.S. (2008). Political Science Methodology. Qom, Iran: Mofid University. [In Persian]
7. Kant, I. (2015^a). Groundwork of the Metaphysics of Morals, Trans by Hamid Enayat. Tehran, Iran: Kharazmi Publication. [In Persian]

8. Kant, I. (2015^b). Religion within the Bounds of Bare Reason, Trans by Manuchehr Sanei Darehbidi. Tehran, Iran: Naghshonegar publication. [In Persian]
9. Kant, I. (2016). Critique of Practical Reason, Trans by Insha-Allah Rahmati. Tehran, Iran: Sophia Publication. [In Persian]
10. Karatani, K. (2017). Kant and Marx. Trans by Morad Farhadpour and Saleh Najafi. Tehran, Iran: .Hermes Publication. [In Persian]
11. Mahmoudi, S.A. (2016). Kant's Political Philosophy. Tehran, Iran: Negahe Moaser Publication. [In Persian]
12. Reiss, H. (2010). An Introduction to Kant's Political thought, in Kant and Politics Trans by Hossein Jamali and Baqer Yaqubi. University of Mazandaran Publication. [In Persian]
13. Reiss, H. (1970). Kant's Political Writings, Cambridge University Press.
14. Rauscher, F. (2015). Kants Social and Political Philosophy, Politics Trans by Davod Mirzayee. Tehran, Iran: Qoqnoos Publication. [In Persian]
15. Stauas, L. (2014). What is Political Philosophy, Trans by Farhang Rajaei, Tehran, Iran: Elmifarhangi Publication. [In Persian]
16. Stern, D. (2010). Autonomy and Political Obligation in Kant, in Kant and Politics, Trans by Hossein Jamali and Baqer Yaqubi. University of Mazandaran Publication. [In Persian]

